

شيفتگان کتاب

بخش ۳۲

علی رفیعی علامرودشتی

۱۵۴. کمال الدین یا قوام الدین ابوالفضل یا ابوالفضائل عبدالرزاق بن احمد بن محمد بن محمد بن احمد بن عمر بن ابی المعانی محمد بن محمود معروف به «ابن فوطی» شیبانی

۱۵۴. الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۳۰۵؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۲۳۴؛ تذكرة الحفاظ، ۱۴۹۳/۴ - ۱۴۹۴؛ المعجم المختص، ص ۱۴۴ - ۱۴۵؛ ذیل العبر، ص ۱۲۸؛ ذیل تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۲۰۵، ۲۱۰ - ۲۱۲؛ دول الاسلام، ۲۳۰/۲؛ ذیل طبقات الحنابلة، ۳۷۴/۲؛ البداية والنهاية، ۱۰۶/۱۴؛ تذكرة النبی، ۱۳۹/۲؛ درة الاسلاک، ۱/برگه ۲۳۶؛ فوات الوفيات، ۳۱۹/۲؛ اعیان العصر، ۶۲/۳ - ۶۳؛ الوافی بالوفیات، ۴۱۲/۱۸؛ طبقات الشافعية الكبرى، ۵۳/۱۰؛ السلوک، ۲۵۲/۱/۲؛ لسان المیزان، ۱۰/۴ - ۱۱ (۳۴۶/۴ - ۳۴۷)؛ النجوم الزاهرة، ۲۶۰/۹؛ الدرر الكامنة، ۳۶۴/۲ (۴۷۴/۲ - ۴۷۵)؛ البدر الطالع، ۳۵۶/۱؛ تاریخ ابن سباط، ۶۴۰/۲؛ دیوان الاسلام، ۴۴۵/۳ - ۴۴۶؛ شذرات الذهب، ۶۰/۶ (۱۰۸/۸ - ۱۰۹)؛ كشف الظنون، ۲۷۹/۱، ۵۷۳، ۶۹۳، ۷۵۰ و ۱۵۹۷/۲، ۱۷۳۶؛ فهرس الفهارس کتانی، ۲۷۵/۲ - ۲۷۶؛ هدية العارفين، ۵۶۶/۱ - ۵۶۷؛ فهرس مخطوطات الظاهرية، ۱۶۵/۶؛ المخطوطات التاريخية، ص ۵۳ - ۵۴؛ التعريف بالمؤرخين، عزاوی، ص ۱۵۸ - ۱۶۳؛ مخطوطات الحديث بالظاهرة، ص ۹۱ - ۹۲؛ معجم المخطوطات المطبوعة، ۳۰/۲؛ مؤرخ العراق ابن الفوطی، محمدرضا الشیبی؛ مقدمة كتاب تلخیص مجمع الآداب في معجم الالقاب، مصطفى جواد، بروكلمان، ذیل ۲۸۰/۲؛ مجلة العرفان، ۶۲۲/۱۱ - ۶۲۸؛ المعلم الجديد (مجله)، ۱/۶ - ۱۵؛ مجلة المورد، مجلد ۶/ عدد ۲/ ۲۵۵؛ نشرة مكتبة بوزارة الثقافة بدمشق، ۳۳/۱۴؛ معجم المؤلفين، ۲۱۵/۵ (۱۳۸/۲ - ۱۳۹)؛ الاعلام زرکلی، ۳۴۹/۳؛ تاريخ الادب العربي في العراق، عزاوی، ۳۰/۱؛ دائرة المعارف فؤاد افرام بستانی، ۴۳۶/۳ - ۴۴۰؛ تاريخ علماء المستنصرية، ناجی معروف، ۳۴۳/۲ - ۳۵۸؛ اعیان الشيعة، ۸/۸ - ۹؛ التاج المکمل قنوجی، ص ۲۶۸؛ المنهج الاحمد في تراجم اصحاب الامام احمد، ۳۶۰/۲؛ تاريخ علماء بغداد (منتخب المختار) ابن رافع سلامی، ص ۳۷؛ عمدة الطالب، ص ۲۴۶؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۴۲۲/۴ - ۴۲۷؛ ريحانة الادب، ۱۴۳/۸ - ۱۴۴؛ الذريعة، ۲۲۵/۳ و ۳۳/۴، ۴۲۶، ۴۲۹ و ۹۴/۷ و ۱۱۸، ۸۳/۸ و ۱۳۹ و ۱۲۵/۱۰ و ۱۴/۲۰ و ۶۸/۲۱ و ۲۱۸ و ۲۳۳/۲۶؛ مصفی المقال، ص ۲۲۸ - ۲۲۹؛ طبقات اعلام الشيعة (قرن الثامن)، ص ۱۱۳ - ۱۱۶.

بغدادی (۶۴۲-۷۲۳ ق / ۱۲۴۴-۱۳۲۳ یا ۱۳۲۴ م) ادیب، کاتب، ناظم، محدث، مؤرخ، حکیم و متکلم نامور شیعی.

علت اشتها وی به «ابن فوطی» را چنین نوشته‌اند که چون نیای مادری پدرش یا نیای مادرش «فوطه» فروشی بوده، به این شهرت یافته است و نسب او به نوشته بعضی از کسانی که شرح حالش را نوشته‌اند، به «معن بن زائده شیبانی» می‌رسد و ذهبی تصحیح کرده که ابن فوطی خود برای وی نوشته که از نوادگان «معن بن زائده شیبانی» و مروزی تبار است.

ابن فوطی در محرم سال ۶۴۲، در بغداد، پایه هستی نهاد و در همانجا، در خانه پدری خویش، در محله خاتونیه، در شرق بغداد، پرورش یافت و زیر نظر پدر و بزرگان خانواده‌اش، مقدمات علوم را فرا گرفت و به همراه پدر، در جلسات درسی که در آن کتاب معجم الادباء یاقوت حموی، قرائت و روایت می‌شد، شرکت نموده و به استماع آن می‌پرداخت و به تشویق دایی خود موفق‌الدین عبدالقاهر، به حفظ کتاب مقامات حریری پرداخت. عقیده به بعضی گرایشات صوفیانه او از همین دوره آغاز می‌شود.

وی به دلیل عوامل و حوادث مختلفی که در زندگانش دخیل بود، در دوره‌های مختلف از زندگی خویش، در سرزمین‌ها و شهرهای متعدد، نزد استادان بسیار و مشایخ بی‌شمار به فراگیری علوم رایج پرداخته است. چنانکه در پیش گفته آمد، او مقدمات را در زادگاهش پیش از واقعه بغداد تا سن چهارده سالگی آموخت، وی قسمت مهمی از آموزش خویش را تا ۳۶ سالگی در آذربایجان و شهرهای مختلف ایران فراگرفت و پس از مراجعت به بغداد تا شصت سالگی در بغداد دانش آموخت و می‌توان گفت که او هیچ‌گاه و حتی تا پایان عمر خویش، از طلب و فراگیری علم، دست برنداشت.

بیشتر کسانی که شرح حالش را نوشته‌اند - و خود نیز در کتابی که در شرح حال مشایخ و اساتیدش نوشته - تصریح کرده‌اند که او شمار استادان سماع و اجازه خود را که نزدیک به پانصد نفر می‌شوند را در معجمی ویژه و کتابی مستقل آورده و نوشته است که از آن میان می‌توان به این شخصیت‌های بزرگ و برجسته اشاره کرد، مانند محی‌الدین یوسف بن ابی‌الفرج ابن جوزی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن طقطقی،

رشیدالدین فضل الله همدانی، علاءالدین عطا ملک جوینی، ابوالحسن علی حلّی معروف به ابن باقلانی، کمالالدین میثم بن علی بحرانی، شمسالدین احمد بن محمد سمرقندی و برهانالدین عبدالعزیز بن احمد ختنی.

او با شاعران بزرگ ایرانی، مانند سعدی شیرازی نیز حشر و نشر داشته و از وی اجازه دریافت کرده است و همچنین از برخی عالمان و مشایخ بزرگ بسیار دور دست، بدون اینکه حضور آنان را درک کرده باشد، با واسطه یاران و دوستان اجازه روایت می‌گرفت و حتی از مشایخ خویش برای فرزندانش هم اجازه دریافت نموده است.

او در زمان اسارت خویش در ۶۵۷ قمری، در اهر یکی از شهرهای آذربایجان، به خدمت قطب‌الدین عبدالقادر اهری، حکیم صوفی معروف و شمس‌الدین حبش فخار رسیده و از آنان کسب فیض کرده و به خانقاه‌های صوفیان دیگر نیز، رفت و آمد داشته و سال بعد در اهر محضر کمال‌الدین محمد نخجوانی، طبیب صوفی را دریافت، و از او نیز، بهره گرفت.

ابن فوطی در موضوع‌های مختلف علوم، مانند فلسفه، منطق، ریاضی، حدیث، فقه و قرائت از استادان خویش، کسب دانش و معرفت کرده، ولی گرایش بیشتر او به تاریخ بوده و در این رشته تبحر و شهرت فراوانی یافت، چنانکه وی را در گستره اطلاعات تاریخی با ابوالفرج اصفهانی هم طراز و هم سنگ، دانسته‌اند و بیشتر تحت تاثیر دانشمندان و عالمان و مورخانی مانند ابن ساعی، عطا ملک جوینی و رشیدالدین فضل الله بوده و در احاطه بر اخبار و انساب در زمان حیات خود بلند آوازه گردیده و نزد بزرگان به این عنوان معروف شده است. او چنان در نسب‌شناسی تبحر داشت که برای مراجعه کنندگان به خودش، نسبشان را استخراج می‌کرد و می‌نوشت.

ابن شاکر و ابن عنبه او را به عنوان مورّخ و نسابه‌یاد کرده‌اند و ذهبی احاطه او را بر علوم گوناگون ستوده و همان ابن شاکر و ابن حجر او را مردی تیزهوش، خوش خلق، فروتن و حق‌شناس دانسته‌اند.

او در ادب و نظم و نثر نیز، چیره دست بود و اشعار فراوانی به عربی و فارسی سروده و به سرگذشت اهل ادب و شعر علاقه‌مند بود و در ضبط آثارشان می‌کوشید.

وی با اینکه شاگردان بسیاری داشته، اما اسامی بسیاری از شاگردانش دانسته نیست. نام عده‌ای از آنان که در منابع و مأخذ آمده، به این شرح است: شمس‌الدین ابو عبدالله ذهبی، ابوالمعالی محمد پسر ابن فوطی، محمود بن خلیفه، سعدالدین ابن حامد بن عقبه الحنفی، فخرالدین محمد بن تاج‌الدین محمد و قطب‌الدین محمد بن صدرالدین ابراهیم حموینی جوینی.

سفرهای ابن فوطی:

در سال ۶۵۶ قمری که مغولان به بغداد حمله کردند و بر بغداد و عراق مسلط شدند و خلافت عباسیان را برانداختند، ابن فوطی چهارده سال بیشتر نداشت، اما این قضیه بر زندگانی و آینده او تاثیر فراوانی باقی گذاشت، در آغاز او و برادرش بدرالدین اسیر شدند و به آذربایجان اعزام گردیدند و مدتها در اسارت باقی ماندند و بنابه گفته خود ابن فوطی، این اسارت به شکل بردگی و بیگاری بوده است و نه به صورت زندانی شدن، یعنی آن‌گونه که برخی پنداشته و نوشته‌اند.

وی در این دوره اسارت و به سال ۶۵۷ قمری، در اهر خدمت برخی از شخصیت‌های بزرگ اهل تصوف رسید و چنانکه اشاره شد، از آنها استفاده کرد و بهره برد و آن‌گاه که بنای رصدخانه بوسیله خواجه نصیرالدین طوسی آغاز شد و آن مکان، مجمع دانشمندان و اهل علم گردید، ابن فوطی نیز به حضور خواجه رسید و به او پیوست؛ گرچه به درستی تاریخ پیوستن وی به خواجه مشخص نیست؛ او خود نوشته که در سال ۶۵۸ قمری در مراغه، خدمت خواجه بوده است و در جای دیگری نوشته که در سال ۶۵۹ قمری، از دست کفار فرار کرده و نزد خواجه شتافته است؛ ولی ذهبی نوشته که در سال ۶۶۰ قمری، به خواجه پیوسته است.

او مدت بیست سال در آذربایجان زندگی کرد و در همانجا با یک دختر ایرانی ازدواج کرد و در این مدت زبان فارسی را به خوبی فراگرفت و به مطالعه دیوان‌های اشعار شاعران نامداری، مانند معزی، عنصری و لامعی پرداخته است.

پس از درگذشت خواجه نصیرالدین طوسی، باز هم در مراغه و در خدمت فرزندان خواجه باقی ماند، اما در همان دوران به شهرهای دیگر آذربایجان و ...، مسافرت کرد

و از دانشمندان آن شهرها بهره فراوان برد؛ از باب مثال از حضور خود در سال ۶۶۸ قمری، در شیراز خبر داده است.

ابن فوطی پس از درگذشت خواجه نصیرالدین طوسی، باز هم در مراغه و در خدمت فرزندان خواجه باقی ماند، ولی طولی نکشید که با بزرگان دیگری آشنا شد و به برادران جوینی پیوست و به درخواست علاءالدین عطا ملک جوینی - والی بغداد - در سال ۶۷۸ یا ۶۷۹ قمری، به آنجا رفت. این بار اقامتش در عراق تا سال ۷۰۴ قمری به درازا کشید و به تحصیل فقه و حدیث پرداخت و مشغول تألیف و تصنیف و استنساخ کتاب برای خود و دیگران گردید و در آمدی از بابت نظارت بر کتابداران مستنصریه و کتابداری آن مرکز بزرگ علمی و اجاره بعضی موقوفه‌ها نداشت؛ او مطالبی درباره این دوره از زندگانی خویش نوشته که نشان می‌دهد وضع مالی مناسبی نداشته و پاره‌ای اوقات به ناچار، خانه خود را گرو می‌گذاشته تا زندگی خود را تأمین کند.

در همین زمان بود که ضمن ارتباط با اهل تصوف و آمد و رفت به رباط‌ها، به حلّه رفت و با علویان ارتباط برقرار کرد و با ایشان پیوند دوستی بست و از آنان دانش آموخت. او در سال ۶۸۱ قمری به آنجا رفت و پس از چندی به کوفه سفر نمود و در حوالی سال ۷۰۰ قمری سفری هم، به اصفهان کرد و بر خلاف نوشته ابن عماد که نوشته وی تا آخر عمر و هنگام مرگ در بغداد ماند، او در سال ۷۰۴ قمری، به آذربایجان رفته که گویا تا سال ۷۰۷ قمری، ادامه داشته است.

ابن فوطی به شهرهای همدان، سلطانیه، اوجان، تبریز، ازان و مغان، به همراه اردوی سلطان مغول، سفر کرد و در سال ۷۰۸ قمری، بار دیگر به زادگاه خویش - بغداد - برگشت و تا سال ۷۱۴ قمری در این شهر ماند و در ۷۱۶ قمری، یعنی اواخر سلطنت اولجایتو، بار دیگر به پایتخت ایلخانان مغول رفت و پس از فوت اصیل‌الدین طوسی، به خدمت رشیدالدین وزیر پیوست، ولی به دلایلی، چند ماه پیش از کشته شدن رشیدالدین در سال ۷۱۸ قمری، یا اندکی پس از آن، به بغداد بازگشت.

او پنج سال آخر عمرش را در بغداد گذراند و در ماه‌های آخرین زندگانش، هفت ماه فلج بود و عاقبت در همان بغداد، در محرم ۷۲۳، دیده از جهان فرو بست و در گورستان صوفیان در شونیزیه، به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

ابن فوطی از همان آغاز زندگی شیفته علم و فراگیری دانش بود. در همان دوران کودکی که به همراه پدرش در جلسات درس و قرائت و روایت کتاب معجم الادباء شرکت می نمود، اولین بذر علاقه به تراجم و شرح حال عالمان و ادیبان در زمینه ذهن و فکر و اندیشه او کاشته می شد و این مطلب تاثیر بسیار فراوانی بر روح و روان وی گذاشته و او را آماده کرد که در این مسیر به فراگیری دانش بپردازد و کتابهای تراجم و رجال و زندگینامه های بزرگان علم و ادب در جهان اسلام را فراهم سازد و از آنها استفاده کند، به همین دلیل وی کتابشناسی ماهر و ورزیده شد، چنانکه وقتی در سال ۶۵۸ یا ۶۵۹ یا ۶۶۰ قمری، به خواجه نصیرالدین طوسی پیوست، خواجه پس از شناخت و آشنایی با او و آگاهی به دانش گسترده اش در کتابشناسی، بلافاصله ابن فوطی را به عنوان کتابدار کتابخانه رصدخانه مراغه انتخاب کرد و او از عهده این کار ارزشمند به خوبی برآمد و سالهای طولانی که بیست سال ادامه داشت، در این سمت باقی ماند و موجبات شیفتگی وی را به کتاب افزون تر ساخت.

می دانیم که کتابخانه رصدخانه مراغه، چنانکه همگان تصریح کرده اند، بیش از چهارصد هزار نسخه کتاب، در رشته های گوناگون علمی و فرهنگی داشته و باز می دانیم که قسمت عمده این کتابها را خواجه نصیرالدین طوسی، از همان کتابخانه هایی که مورد هجوم و غارت مغولان در شهرهای مختلف جهان اسلام بویژه در عراق و بغداد قرار گرفته بود، فراهم ساخته و آنها را از دست چپاول و غارتگری و نابودی و آتش سوزی مغولان نجات داده و در کتابخانه رصدخانه مراغه گرد آورده و به دست ابن فوطی سپرده بود، و او که خود عاشق و شیفته کتاب و آثار گذشتگان بود، به خوبی آنها را حفاظت کرد و در طول مدت بیست سال ریاستش بر آن کتابخانه و تولیت و کتابداری آنجا، بر تعداد آن افزود، تا آنجا که بالغ بر چهارصد هزار جلد شد.

وی پس از درگذشت خواجه، همکاری خود را به عنوان کتابدار و ناظر و متولی کتابخانه رصدخانه مراغه - تحت نظر و سرپرستی فرزندان خواجه نصیرالدین - ادامه داد و آنگاه که به خاندان جوینی پیوست و به درخواست علاءالدین عطا ملک جوینی، والی بغداد، در سال ۶۷۸ یا ۶۷۹ قمری، رهسپار بغداد گردید و به خدمت او درآمد

و به عنوان تولیت و ناظر بر کتابداران کتابخانه معروف و مهم مدرسه مستنصریه بغداد و کتابداری آن مرکز علمی برگزیده شد و تا سال ۷۰۴ قمری به مدت پنج یا شش سال، در این سمت باقی ماند و ضمن نظارت بر امور کتابخانه، به تحصیل علوم مختلف، از جمله فقه و حدیث پرداخت و در همان حال مشغول به تألیف و تصنیف گردید و از کتابهای مهم آن کتابخانه نفیس برای نوشتن آثار و تألیفات خویش کمال استفاده برد و به مطالعه آنها پرداخت. اسامی این کتابهای تاریخی مهم را ذهبی در ذیل تاریخ الاسلام خود آورده است.

او در عین حال برای امرار معاش و از همه مهمتر، برای تهیه کتابهای مهم و آثار نفیس عالمان آن روزگار و دانشمندان گذشته، به استنساخ آن کتابها و آثار می پرداخت و از این راه، هم به تأمین معاش زندگانی خود کمک می کرد و هم کتابخانه‌ای نفیس و بزرگ برای خویش فراهم می ساخت که در نوع خود بی نظیر بود. ذهبی نوشته است او تا آخر عمرش یعنی از سال ۶۷۸ تا ۷۲۳ قمری، در این سمت باقی بود و نظارت بر کتابداران کتابخانه مدرسه مستنصریه را به عهده داشت، یعنی مدتی در حدود ۴۵ سال؛ اما این مطلب نمی تواند درست باشد، زیرا چنانکه در پیش گفته آمد، او در سال ۷۰۴ قمری بار دیگر از عراق خارج شد و رهسپار آذربایجان گردید و تا سال ۷۰۷ قمری در آن دیار باقی ماند و بار دیگر در سال ۷۰۸ قمری، به عراق و بغداد بازگشت و بار دیگر در سال ۷۱۶ قمری، در اواخر سلطنت اولجایتو به پایتخت مغولان رفت و در سال ۷۱۸ قمری به بغداد بازگشت. پس در فاصله این سفرها، ریاست و نظارت این کتابخانه را به عهده نداشته و اگر داشته، در آنجا نبوده و غیاباً امور کتابخانه را سرپرستی می کرده است. در یکسال آخر عمرش که فلج شد، شاید از این منصب بر کنار بوده است؛ به هر حال وی یکی از شيفتگان کتاب بوده که مدت نزدیک به چهل یا پنجاه سال کتابداری و نظارت بر دو کتابخانه مهم رصدخانه مراغه و مدرسه مستنصریه بغداد را عهده دار بوده و مدام در طی این سالها به استنساخ کتابها برای خود و دیگران پرداخته و از این راه کتابخانه‌ای بزرگ و مهم و قابل توجه برای خود نیز، فراهم ساخته بود.

همگان در مورد خط و کتابت او اظهار نظر کرده و نوشته‌اند که از امتیازات بزرگ شخصیت او، زبردستیش در کتابت و زیبایی خطش بود. ذهبی و دیگران از وی به

عنوان خوشنویس یاد کرده‌اند و ابن شاکر و ابن حجر اظهار داشته‌اند که او خط ثلث و نسخ و تعلیق را نیکو می‌نوشته و از این هنر، در امرار معاش و تقرب به بزرگان استفاده می‌نموده است. در دههٔ آخر سدهٔ هفتم قمری، با یاقوت مستعصمی - خوشنویس نامدار آن روزگار - در کتابداری کتابخانهٔ مستنصریه همکاری داشته است. بخشی از کتاب الکامل ابن اثیر، الاحکام ابوسعید و جزءهای چهارم و پنجم تلخیص، به خط ابن فوطی، اکنون باز مانده است.

آثار و تالیفات:

ابن فوطی به دلیل علاقه و شیفتگی زیادی که به کتاب داشت و دسترسی به دو کتابخانهٔ مهم و فراهم کردن کتابخانه‌ای نفیس برای خود و استفاده و مطالعهٔ مداوم آنها، اقدام به نوشتن کتابهای بسیاری کرد که بنا به نوشتهٔ ذهبی و دیگران، نوشته‌های او در تاریخ و شاخه‌های مختلف آن به قدری متعدد و پر حجم بود که از آن به مقدار بار شتر تعبیر کرده‌اند و این نشان می‌دهد که نوشته‌های او به تنهایی یک کتابخانهٔ نسبتاً خوب و مهم را تشکیل می‌داده است.

او نوشته‌های دیگری در وفیات، تراجم، انساب و سایر علوم هم داشته است که نام همگی آنها را نمی‌دانیم. اندکی از نوشته‌های او که اکنون باقی مانده نیز، غنیمت است. نوشته‌های او بسیار ارزشمند هستند، چنانکه بسیاری از واقعیت‌های آن روزگار را ضبط و حفظ کرده و مورخانی چون بناکتی، صفدی، ابن رافع سالمی، ابن عنبه و ابن جزری، از او مطالب فراوانی در آثار خویش نقل کرده‌اند. برخی از اهل فضل در روزگار ما، آثار او را با ابن خلدون مقایسه کرده‌اند. به هر حال آنچه از آثار او که اکنون شناخته شده و برخی از آنها باقی مانده و چاپ شده‌اند، به این شرح هستند:

آثار چاپی:

۱. تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقباب که ذهبی از اصل آن با نام مجمع الآداب فی معجم الاسماء علی معجم الالقباب، به عنوان تاریخ، در پنجاه جلد یاد کرده است؛ ولی ذهبی تاریخ بزرگ اما ناتمام او را از مجمع الآداب وی جدا دانسته است، اما ابن حجر عسقلانی، مجمع الآداب پنجاه جلدی او را مختصر شدهٔ همان تاریخ بزرگ می‌داند. آنچه از این تلخیص

باقی مانده، قسمتی از جزء چهارم تلخیص و جزء بعدی آن مشتمل بر القاب است که با حروف ک، ل، م، به عنوان جلد پنجم تلخیص تلقی شده، در کتابخانه‌های ظاهریه دمشق و لاهور پاکستان موجود است. جزء چهارم را مصطفی جواد، در چهار مجلد تحقیق و منتشر کرده و پنجم آن را عبدالقدوس در پاکستان به چاپ رسانیده است و اخیراً همین اجزاء، به کوشش محمد کاظم محمودی، در ۶ جلد تحقیق و به وسیله وزارت ارشاد، در تهران چاپ و منتشر شده است.

۲. الحوادث الجامعة والتجارب النافعة فی المائة السابقة، که ابن رجب و حاجی خلیفه به ابن فوطی نسبت داده‌اند، به کوشش مصطفی جواد تحقیق، و در سال ۱۳۵۱ قمری منتشر گردیده است.

آثار دیگر ابن فوطی که یافت نشده، از این قراراند:

بدائع التحف فی ذکر من نسب من العلماء الی الصنائع والحرف؛ التاریخ که خود ابن فوطی در تلخیص بارها از آن نام برده؛ التاریخ علی الحوادث؛ تذکرة من قصد الرصد؛ تلخیص الافهام و تنقیح الاوهام فی المؤلف والمختلف من الانساب والاسماء والالقب؛ درر الاصداف فی غرر الاوصاف؛ الدرر النظیم فی ذکر من تسمی بعبد الکریم؛ الذیل علی جامع المختصر؛ مجمع الآداب فی معجم الاسماء علی معجم الالقب؛ المجموع الفارسی؛ المشیخة، رساله‌ای در ذکر و معرفی اساتیدش؛ النسب المشجر؛ نظم الدرر الناصعة فی شعراء المائة السابعة؛ وصف الشمعة؛ شعراء اهل العصر یا شعراء العصر که همان نظم الدرر الناصعة است.

۱۵۵. صفی الدین ابوالثناء محمود بن ابی بکر محمد بن حامد بن ابی بکر ارموی قرافی

صوفی (۶۴۷-۷۲۳ ق/ ۱۲۴۹-۱۳۲۳ م) محدث، عالم، مفتی لغوی.

او در قراغه قاهره چشم به جهان گشود و پا به عرصه هستی نهاده و در همانجا

۱۵۵. ذیل العبر، ص ۱۳۰؛ المعین فی طبقات المحدثین، ص ۲۳۴؛ تذکرة الحفاظ، ۱۴۹۴/۴-۱۴۹۵؛ المعجم المختص، ص ۲۸۰؛ معجم الشیوخ، ص ۶۱۳، دول الاسلام، ۲۳۱/۲؛ ذیل تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۷۰۱-۷۴۶ ق)، ص ۲۰۵، ۲۰۶-۲۰۷؛ البداية والنهاية، ۱۰۸/۱۴؛ اعیان العصر، ۳۶۶/۵-۳۶۷؛ الوافی بالوفیات، ۲۳۸/۲۵؛ فوات الوفیات، ۹۸/۴؛ ذیل التقیید فاسی مکی، ۲۷۶/۲؛ الدرر الکامنة، ۱۱۰/۵ (۳۲۴/۴-۳۲۵)؛ تذکرة النبی، ۱۳۸/۲، درة الاسلاک، ۹۸/۱؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۴۸۷؛ شذرات الذهب، ۶۵/۶؛ دیوان الاسلام، ۱۰۴/۱؛ ذیل دول الاسلام، ۱۷۹/۲؛ البلغة فی اللغة، حسن صدیق خان، ص ۱۱۵؛ دور الکتب العربیة العامة وشبه العامة، ص ۲۶۴-۲۶۵؛ هدیة العارفين، ۴۰۶/۲؛ الاعلام زرکلی، ۱۸۲/۷؛ کشف الظنون، ۱۰۴۰/۲، ۱۶۱۵، ۱۶۱۷، ۱۹۸۹؛ معجم المؤلفین، ۸۰۱/۳-۸۰۲.

پرورش یافت. سپس در قاهره و در اسکندریه علوم مقدماتی را از نجیب الدین عبداللطیف و برادرش عزالدین فراگرفت و بعد عازم دمشق شد و در آنجا از کمال الدین بن عبد و گروهی دیگر دانش آموخت و حدیث شنید و مسند احمد بن حنبل را نزد ابوالغنائم بن علان قرائت کرد و کتابهای فراوانی از کوچک و بزرگ را مورد مطالعه قرار داد و خواند.

ذهبی او را فصیح القرائة، صاحب کلمات و تعبیرات شیرین، متدین، پاکدامن و دارای سخنان متقن دانسته که در دوران کهنسالی گرفتار پیسی و سودا شد و بنابراین به وحشت افتاد و گوشه گیر و منزوی گردید و گهگاه با خود حرف می زد و هذیان می گفت و با این حال به کار جمع آوری کتاب و استنساخ آنها می پرداخت و اگر یکی از ماها به نزد او می رفتیم، با ما مانوس می شد و سخن می گفت، در عین حال بیشتر اوقات گوشهای خود را با تکه پارچه ای می بست که چیزی نشنود و گمان می کرد که ممکن است آنچه می شنود، وی را آزار دهد و اذیت کند. من با او در این مورد سخن گفتم و به او تفهیم کردم که این کارت نوعی انحراف مزاج و بیماری است! و او جواب داد که شاید چنین باشد.

وی رنج بسیار برد، اما کتابهای الصحاح جوهری؛ التهذیب از هری و المحکم ابن سیده را با هم آمیخت و آنها را دیوان و کتابی واحد کرد.

در دوره زندگانی خویش، یکبار به حج رفت و دو بار به مدینه مشرف شد و در آنجا اقامت نمود، بدون اینکه به حج برود.

ذهبی تصریح می کند که از او «جزء ابن عرفه» و غیر آن را استماع کرده و بنابراین شاگرد اوست.

او در خانقاه سمیساطیه زندگی می کرد و در جمادی الآخر سال ۷۲۳ و به قولی ۷۲۲ در بیمارستان نوری دمشق دیده از جهان فرو بست و در همان دمشق نیز، به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

قرافی نیز، مانند بسیاری از اهل علم و ادب، شیفته کتاب و قرائت و استنساخ و نگهداری و مطالعه آنها بود و به همین دلیل کتابهای فراوانی گرد آورد و چون خطی

خوب و نیکو داشت، بسیاری از کتابهای مهم و نفیس و مأخذ و منابع را خود استنساخ می‌کرد و به کتابخانه‌اش می‌افزود و در آخر هم مجموعه کتابهایی که از هر سو فراهم کرده یا خود استنساخ کرده و یا نوشته و تألیف کرده بود، وقف خانقاه سمیساتیه یا شمیساتیه کرد که از آن جمله، مجلد اول کتاب الکافی الشافی فی شرح المسند من حدیث الشافی بود که در کتابخانه الظاهرية دمشق موجود است و به خط اوست و بر آن نوشته که: «وقفه وأبدّه وحبسه کاتبه وجامعه و هو فی مجلدين هذا أولهما الشیخ الامام العالم الفاضل المحدث الحافظ اللغوی صفی الدین محمود بن محمد ارموی المعروف بالقرافی الصوفی - رحمه الله تعالى ورضی عن سلفه اجمعین - علی جمیع المسلمین من اهل السنة والجماعة، ینتفعون به سائر وجوه الانتفاع من النسخ والمقابلة والمطالعة، وشرط الا یعار الا تذکرة، تحرر قیمته ولا یعار الا ممن یوثق به اهل الخیر والصلاح وشرط ان یکون مقرّه خزانه الخانقاه السمیساتیه بباب الناطفایین من جامع دمشق المحروسة مع جمیع کتبه التي وقفها وجعل مقرّها خزانه الخانقاه السمیساتیه - رحمه الله تعالى واقفها ورضی عن سکانها - فمن انتفع بشیء من کتبه فلیقرأ ما تیسر من القرآن الکریم ویهدی ثوابه ذلک الی الواقف والی والديه ویترحم علیهما». دیگر کتابی که او وقف کرده و در آنجا موجود است، کتاب تهذیب تهذیب اللغة از هری، در پنج مجلد است.

از آثار او می‌توان کتابهای ذیل النهایة فی غریب الحدیث ابن اثیر؛ شرح السنة بغوی؛ تهذیب المحکم والمحیط الاعظم ابن سیده را نام برد.

۱۵۶. ابوالعباس شرف‌الدین احمد بن ادريس بن يحيى ماردانی یا ماردینی حنفی
(درگذشته ۷۲۸ ق / ۱۳۲۸ م)، عالم فاضل.

از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست، و از زندگانی او نیز آگاهی چندان زیادی نداریم و شرح حال او فقط در چند منبع آمده که آن‌هم بسیار مختصر است و به نوشته ابن حجر عسقلانی، شرح حال وی را قطب‌الدین نوشته و اشاره کرده که او از فخرالدین ابن بخاری، ابن شیبان، زینب بنت مکی و دیگران دانش آموخته و حدیث

۱۵۶. الطبقات السنیة، ۲۷۰/۱؛ الدرر الكامنة، ۱۰۹/۱؛ كشف الظنون، ۱۹۶۳/۲؛ ایضاح المکنون، ۱۳/۲؛ معجم المؤمنین، ۱۰۰/۱؛ مجلة المجمع العلمی العربی بدمشق، ۴۲۳/۲۸.

شنیده است. از او دو بیت شعر محمود بن عابد - که از احمد بن محمد بن ابی المکارم حنفی شنیده که او از همان محمود بن عابد استماع کرده - روایت شده است. صاحب طبقات السنیة فی تراجم الحنفیة، او را فردی پاک طینت و فاضل دانسته که محفوظات بسیاری داشته و در مورد شروط کتاب نوشته و در زیر باب الساعات می‌نشسته و در آخر عمرش گرفتار بیماری گردید و بیماریش طولانی شد و علیل گردید، تا اینکه در سال ۷۲۸ قمری در دمشق درگذشت و در همان شهر نیز به خاک سپرده شد. به این ترتیب معلوم می‌شود که وی بیشتر اوقات عمر خود را در دمشق سپری کرده است.

شیفتگی وی به کتاب:

نوشته‌اند که او سخت شیفته و دوستدار کتاب بود و کتابهای فراوانی از اطراف و اکناف تهیه کرده و کتابخانه‌ای نفیس و پر از کتاب برای خویش ایجاد کرده بود، ضمن اینکه خود او نیز کتابهایی نوشته که از آن میان می‌توان به کتاب الدرر فی معرفة منازل الشمس والقمر، اشاره کرد که در سال ۶۹۷ قمری نوشته است.

۱۵۷. شمس الدین ابو عبدالله محمد بن داود بن منتاب موصلی سلامی (در گذشته ۷۲۸ ق / ۱۳۲۷ م)، عالم فاضل و تاجر خبیر در امر تجارت شافعی.

تاریخ تولد وی به درستی معلوم نیست، اما نوشته‌اند که او در دهه هشتاد سده هفتم هجری در موصل دیده به جهان گشوده و پرورش یافته است. سپس به امر تجارت روی آورد و سفرهای تجاری آغاز کرد و در جنگ عکا در فلسطین شرکت نمود و در همان ایام و روزگار به حفظ کتابهای التنبیه و الشاطیبة پرداخت و از او ابو جعفر موازینی حدیث شنید و دانش آموخت و بعد به بغداد مسافرت کرد و در آنجا نزد ابن ابی القاسم و گروهی دیگر دانش آموخت و به استماع حدیث پرداخت و سپس عازم دمشق شد و مدتی در آنجا ماند و به فراگیری علوم و فنون متداول روی

۱۵۷. ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱-۷۴۶ ق)، ص ۲۵۴؛ معجم الشیوخ ذهبی، ص ۴۹۵؛ تاریخ حوادث الزمان، ۳۱۰/۲-۳۱۱؛ الوافی بالوفیات، ۶۴/۳؛ اعیان العصر، ۴۳۷/۴-۴۳۸؛ البداية والنهاية، ۴۳۷/۳ (۵۷/۴-۵۸)؛ مناقب بغداد، ص ۲۸؛ دور الکتب العربیة العامة وشبه العامة، ص ۲۲۴.

آورد و به امر تجارت نیز، اشتغال داشت. بعد به سفرهای تجاری رفت و مدت زیادی از دمشق دور بود و در سال ۷۲۰ قمری بار دیگر به دمشق بازگشت و این بار در این شهر سکونت کرد و تا هنگام مرگ در این شهر بود.

ذهبی در تعریف و توصیف او گوید: «وی شمایلی نمکین و با هیبت داشت و خنده رو بود و لباسهای زیبای پوئید و محاسن فراوانی داشت و همیشه به دیگران و افراد نیازمند بذل و بخشش می نمود و صدقه می داد و در امر تجارت و کالاهای تجاری خبیر و آگاه بود و فردی متدین، شب زنده دار و متعجد و با مروت بود و از علم و فضل بهره فراوان داشت و سایر تجار نسبت به او متواضع بودند و چون به علم و تقوای او اعتماد و اطمینان داشتند در امور نزاعها و دعوای خویش به او مراجعه می کردند و نسبت به من محبت فراوان داشت و او را در قصیده‌ای مدح و ستایش کردم. او در ذی قعدة ۷۲۸، در دمشق چشم از جهان فرو بست و در تشییع جنازه اش جمع بسیاری شرکت داشتند و پس از نماز جمعه در جامع دمشق بر وی نماز خوانده شد و در قبرستان باب الصغیر دمشق، به خاک سپرده شد و برادرش حاج منتاب در آن وقت در دمشق حضور نداشت».

ذهبی گوید: «کمتر کسی را دیدم که مانند او متدین و صاحب محاسن و صفات پسندیده و وقار و ایثار باشد. داستانهای فراوانی از کارهای نیک و پسندیده و شخصیت وی یادداشت کرده‌ام».

شیفتگی وی به کتاب:

شمس الدین موصلی شیفته کتاب بود، از این جهت که کتابهای فراوانی از اطراف و اکناف گردآوری و تهیه کرده بود، سفرهای فراوان و همنشینی با علما و فضلا و ثروت زیاد، به او اجازه و امکان این را می داد که در هر شهر و دیاری که می رود، کتابهای نفیس و فراوانی تهیه و خریداری کند و با خود به بغداد و دمشق بیاورد و از آنها بهره ببرد و استفاده نماید. او در زمان حیات خویش مجموعه‌های نفیس و بزرگی را در بغداد و دمشق وقف عامه مردم کرد تا از آنها استفاده کنند و پس از اینکه چشم از جهان فرو بست، بقیه کتابها و مجموعه‌های نفیس او و اموال و ثروتش به برادرش منتاب که گویا تنها وارث او بود، رسید.

۱۵۸. علاءالدین ابوالحسن علی بن اسماعیل بن یوسف تبریزی قونوی (۶۶۷-۷۲۹ق/ ۱۲۶۸ یا ۱۲۶۹ - ۱۳۲۹م)، علامه ذوفنون، قاضی القضاة، فقیه و شیخ الشیوخ شافعی.

او در قونیه دیده به جهان گشود و پرورش یافت، اما در اصل وی اهل تبریز بود. به هر حال او در همان قونیه مقدمات علوم و فقه و فنون مختلف را آموخت و مهارتی فوق العاده در علوم مختلف بویژه در فقه کسب کرد و در سال ۶۹۳ قمری عازم دمشق گردید و در آنجا ماندگار شد. وی صوفی مسلک بود و در مدرسه اقبالیه دمشق مشغول به تدریس شد. مدتی هم به مصر رفت و در آنجا تولیت مشیخه سعیدیه را به عهده گرفت و جمع بسیاری از اصحاب علم در اصول از او استفاده کردند.

او از کسانی مانند ابی حفص ابن قوّاس و ابوالفضل ابن عساکر و جمعی از عالمان و دانشمندان مصر، مانند ابرقوهی و گروهی دیگر دانش آموخت و حدیث شنید. ذهبی در توصیف وی چنین گوید: «علاءالدین قونوی، مردی آرام، موقر، بردبار، زیبارو، نیکو سرشت، زیرک، دانا به لغت، کثیر التلاوه و خیر بود. پس از اینکه به دمشق بازگشت، متولی امر قضای شام گردید و پس از چندی استعفا کرد، اما استعفایش پذیرفته نشد و در همان مقام باقی ماند. در طول دوره‌ای که قاضی بود، هیچ هدیه‌ای را از کسی نپذیرفت و در بحث‌ها و مناظرات خویش منصف بود».

۱۵۸. ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱-۷۴۶ق)، ص ۲۶۴-۲۶۵؛ ذیل العبر، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ المعجم المختص، ص ۱۶۲؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۳۰۸؛ دول الاسلام، ۲/۲۳۸؛ تاریخ ابن وردی، ۲/۲۹۱-۲۹۲؛ مرآة الجنان، ۴/۲۸۰؛ طبقات الشافعیة الکبری، ۶/۱۴۴؛ تاریخ حوادث الزمان، ۲/۳۶۷-۳۷۰؛ اعیان العصر، ۳/۲۸۵-۲۹۵؛ البداية والنهاية، ۱۴/۱۴۷؛ طبقات الشافعیة اسنوی، ۲/۳۳۴-۳۳۶؛ درة الاسلاک، ۲/برگه ۲۵۹؛ تذکرة النبیه، ۲/۱۹۲-۱۹۴؛ طبقات الشافعیة ابن قاضی شهبه، ۳/۱۲۴-۱۲۵؛ نهائة الارب، ۳۳/۲۹۵؛ نثر الجمان، ۳/برگه ۹۰؛ السلوک مقریزی، ۲/۳۱۵؛ النجوم الزاهرة، ۹/۲۷۹؛ بغیة الوعاة، ۲/۱۴۹-۱۵۰؛ البدر الطالع، ۱/۴۳۹-۴۴۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۴۸۸؛ قضاة دمشق، ص ۹۱؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۱/۹۷؛ تاریخ ابن سباط، ۲/۶۵۰؛ شذرات الذهب، ۶/۹۰ (۱۵۸/۸)؛ کشف الظنون، ۱/۴۱۱، ۴۲۰، ۶۲۵، ۱۸۷۱؛ دیوان الاسلام، ۴/۳۱-۳۲؛ هدیة العارفین، ۱/۷۱۷؛ بروکلیمان، ۲۸۶ و ذیل آن، ۲/۱۰۱؛ الاعلام زرکلی، ۵/۶۹؛ معجم المؤلفین، ۸/۳۷-۳۸ (۴۰۶/۲-۴۰۷)؛ موسوعة علماء المسلمین فی تاریخ لبنان الاسلامی، ۲/۲۹-۳۰؛ فهرس الفقه الشافعی بالظاهرية، ص ۱۴۵-۱۴۶؛ الآثار الخطیة فی المكتبة القادریة ببغداد، عماد اسماعیل، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ مجلة المجمع العلمی العربی بدمشق، ۴۵۱/۵۴.

ابن طغریل و شیخ عمادالدین ابن کثیر، شرح حال وی را نوشته‌اند. قونوی با اینکه با ابن تیمیه در عقاید نظریاتش مخالف بود و بعضی افکار و گفته‌های وی را تخطئه می‌کرد، با این حال او را بزرگ می‌شمرد و ستایشش می‌کرد و از وی در برابر مخالفانش دفاع می‌کرد. او در عقاید تمایل به ابن عربی داشت.

وی شعر هم می‌گفت و برخی از اشعاری که دربارهٔ خودش سروده بود، برای ذهبی خوانده است. او مدت یازده روز بیمار شد و به دلیل ورم دماغ درگذشت و مردم از مرگ وی بسیار متأسف شدند، در حالی که بر مرگ هیچ یک از قضات جور تأسف نخوردند، بلکه آنها را دشنام می‌دادند. به هر حال قونوی در ماه ذی قعدة یا شوال ۷۲۹، دار فانی را وداع گفت و در دامنهٔ کوه قاسیون، در قبری که خود از پیش خریده بود، به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

ابوالحسن قونوی، به کتاب و اهل علم و مطالعه و نگارش کتاب، علاقهٔ فراوان داشت و امین‌الدین الوانی نقل کرده که قونوی می‌گفت: «من اهل علم را دوست می‌دارم و از میان این گروه، اهل حدیث را بیشتر از همه دوست می‌دارم».

صفدی گوید که وقتی می‌خواست از شام خارج شود، کتابهای فراوانی با خود حمل می‌کرد. این مجموعه که بسیار سنگین بود بر پشت پانزده اسب یا بیشتر از آن بار کرده بود و با خود می‌برد. بنا به نوشتهٔ ابن حجر عسقلانی، این مجموعه، از کتابهای فراوانی تشکیل می‌شد که بر بیست اسب بار کرده بودند.

صفدی اضافه کرده است که او خطی زیبا و متقن داشت و خودم دیدم که وی با خط خود کتابهایی را می‌نوشت و استنساخ می‌کرد و نگاه می‌داشت که از معتزله بود و آنان مخالف با اهل سنت بودند و این نشان می‌دهد که او بسیار کتاب دوست و شیفتهٔ گردآوری کتابهای گوناگون بود. به همین دلیل خود نیز، به تألیف و تصنیف می‌پرداخت که برخی از آثارش عبارتند از: رسالة الطعن فی مقالة اللعن؛ شرح الحاوی الصغیر فی الفقه الشافعی فی الفروع؛ مختصر منهاج الدین حلیمی فی شعب الایمان؛ الشافی فی الاصول؛ مختصر المعالم فی الاصول؛ الابتهاج فی انتخاب المنهاج؛ شرح التعرف لمذهب التصوف. او اشعاری هم داشته است.

۱۵۹. ناصرالدین شافع بن علی بن عباس بن اسماعیل بن عساکر بن شافع بن اسماعیل بن رافع بن شافع بن عبدالله بن فارس کنانی عسقلانی مصری (۶۴۹-۷۳۰ ق / ۱۲۵۱-۱۳۳۰ م)، مورخ، ادیب و شاعر.

وی در ذی حجه ۶۴۹، در عسقلان پا به عرصه هستی نهاد و در همانجا پرورش یافت و مقدمات علوم را فراگرفت و مدتی به قرائت و یادگیری ادبیات عرب پرداخت. سپس نزد اساتید و عالمان عسقلان و مصر و دیگر مناطق حدیث شنید و دانش آموخت و از شیخ جمال الدین بن مالک استفاده کرد و آداب و دانش اندوخت و در خط و نظم و انشا، مهارت فراوان یافت.

ابن رافع وی را از نسل عبد منات بن کنانه دانسته و اضافه کرده که او سبط قاضی محی الدین عبدالله بن عبدالظاهر است و از جد پدری خود و خطیب مزه و عبدالرحیم دمیری استماع حدیث نموده و جمال الدین بن مالک به او اجازه داده است که ابن رافع آن را دیده است. وی نحو را از ابن نحاس فرا گرفته است.

برزالی نیز، از او به نیکی یاد کرده و نوشته است که ناصرالدین مشهور به فضیلت و ادب بود و در این مورد داستانها و حکایات و نوادری از او ذکر شده و در مسجد جامع صالحی به تدریس نحو می پرداخت. سپس می افزاید که وی پسر خواهر محی الدین است نه سبط او.

ابن حجر عسقلانی نوشته است که او مدتی در دیوان انشا در مصر مشغول به کار شد و در واقعه شهر حمص، در سال ۶۸۰ قمری، تیری به او اصابت کرد و همان تیر

۱۵۹. ذیل تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۷۰۱-۷۴۶ ق)، ص ۲۸۱-۲۸۲؛ تاریخ حوادث الزمان، ۴۲۸/۲-۴۳۱؛ نهاية العرب، ۳۱۵/۳۳؛ اعیان العصر، ۵۰۱/۲-۵۱۲؛ نکت الهمیان، ص ۱۶۳؛ الوافی بالوفیات، ۷۷/۱۶؛ فوات الوفيات، ۹۳/۲-۹۵؛ تذکرة النبیة، ۲۰۸/۲-۲۰۹؛ درة الاسلاک، ۲/ برگه ۲۶۵، السلوک مقریزی، ۳۲۷/۲/۲؛ الدرر الكامنة، ۱۸۴/۲-۱۸۶ (۲۸۱/۲-۲۸۳)؛ النجوم الزاهرة، ۲۸۴/۹-۲۸۵؛ المنهل الصافی، ۱۹۶/۶-۱۹۸؛ الدلیل الشافی، ۳۴۰/۱؛ حسن المحاضرة، ۵۷۱/۱؛ کشف الظنون، ۱۲۶۰/۲، ایضاح المکنون، ۱۲/۱، ۳۵، ۶۹، ۲۲۷، ۲۹۴، ۴۴۹ و ۳۴/۲، ۵۸، ۹۵، ۲۲۲، ۲۳۹، ۴۲۰، ۴۴۶، ۴۷۲، ۵۳۸، ۵۶۱، ۶۵۸، ۶۶۰؛ فهرس المخطوطات المصوّرة، لطفی عبدالبدیع، ۱۱۶/۲؛ معجم المؤلفین، ۲۸۹/۴ (۸۰۷/۱)؛ بروکلیمان ذیل ۲۴/۲؛ مجلة الكتاب، ۶۸۸/۷-۶۹۳؛ القاموس الاسلامی، ۱۴/۴؛ التاريخ العربی والمؤرخون، ۱۱۸/۳-۱۱۹؛ المعجم الشامل للتراث العربی المطبوع، ۳۴۶/۳؛ الفضل المأثور من سيرة الملك المنصور، ناصرالدین شافع عسقلانی، تحقیق دکتر عمر عبدالسلام تدمری، مقدمة؛ طبقات الفقهاء الشافعیین عبادی، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ المطالع البدور، ۱۷۳/۲؛ الكتاب العربی المخطوط وعلم المخطوطات، فؤاد ابن سید، ۲۷۰/۱؛ تاریخ المكتبات فی العصر المملوکی، ص ۷۸.

سبب نابینایی وی گردید و خانه نشین شد.

کسانی مانند ابو حیان، برزالی و ابن یونس غانمی از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

شیفتگی وی به کتاب:

ناصرالدین کنانی عسقلانی عاشق و شیفته کتاب و گردآوری آن بود و در بیشتر منابعی که شرح حالش را نوشته‌اند، شیفتگی بی اندازه و حرص و ولع شدید او را نسبت به کتاب انعکاس داده‌اند.

صفدی و ابن حجر و دیگران نوشته‌اند که او دوستدار و شیفته کتاب بود و علاقه بسیار زیادی به گردآوری آن داشت و به اصطلاح «جماعاً للکتب» بود و در طول زندگی خویش کتابهای بسیار زیاد و نفیس در رشته‌های مختلف علمی و بویژه در بخش ادبیات گردآورده و فراهم ساخته بود. صفدی به نقل از شهاب‌الدین بوتیجی کتبی نقل کرده که شافع بن علی عسقلانی، هیجده خزانه کتب نفیس ادبی را پس از مرگ از خود باقی گذاشت و ابن حجر نوشته که در هنگام مرگ حدود بیست مخزن پر از کتابهای نفیس گردآورده و پس از خویش باقی گذاشت؛ سپس اضافه می‌کند که وی از شدت عشق و علاقه و شیفتگی که به کتابها داشت، به خوبی می‌دانست که هر کتابی را در کدام مخزن گذاشته و هرگاه کتابی را می‌خواست به سوی مخزن مربوطه می‌رفت و بدون اینکه جستجو کند، آن کتاب مورد نظر را فوری پیدا می‌کرد و بر می‌داشت و چنان آشنا به کتابها بود که چشم بسته هم می‌توانست به مخزن و طبقه‌ای برود و کتاب مورد نظر را بردارد، گویی همان لحظه آن کتاب را در آن جا گذاشته است، بدون اینکه جستجو کند.

این شیفتگی را وقتی بیشتر احساس و درک می‌کنیم که در اواخر عمر وقتی نابینا شد، بالمس کردن کتابی به خوبی تشخیص می‌داد که نام و مشخصات آن کتاب چیست؟! و چه روزی و کجا و چقدر آن را خریداری کرده است.

هر گاه کسی از او کتاب می‌خواست، فوری بلند می‌شد و به طرف مخزن کتابها می‌رفت و آن کتاب را از لای بقیه کتابها جدا می‌کرد و به کسی که آن را خواسته بود، می‌داد. وقتی در زمان اشرف بعضی از کتابهایش آتش گرفت و سوخت، بسیار ناراحت شد و ابیاتی در فراق کتابهایش سرود و تأسفش را اظهار کرد.

عجیب تر اینکه همسر وی به قیمت همه کتابها آشنا بود و قیمت و ارزش واقعی تمامی کتابها را می دانست و آنگاه که عسقلانی فوت شد، همسر او به تدریج آن هیجده یا بیست مخزن کتاب را فروخت و در سال ۷۳۹ قمری، از قاهره خارج شد و دیگر کتابی باقی نماند.

او اهل تألیف و تصنیف هم بود و کتابهایی هم نوشته بود که از آن میان می توان به این آثارش اشاره کرد: القلائد و الفرائد فیما للشعراء الامجد؛ الاحکام العادلة فیما جرى من المنظوم و المنثور من المفاضلة؛ دیوان شعر؛ الدر المنتظم فی مفاخرة السیف و القلم؛ نظم الجواهر فی سیرة الملك الناصر؛ شنف الآذان فی مماثلة تراجم قلائد العقیان؛ الفضل المأثور من سیرة الملك المنصور که این کتاب، به کوشش دکتر عمر عبدالسلام تدمری چاپ شده است.

۱۶۰. سیف الدین ملک الامراء ارغون دوادار ناصری (در گذشته ۷۳۱ ق / ۱۳۳۰ م)، نائب السلطنه مصر و حاکم حلب در زمان ملک الناصر محمد قلاوون.

ملک منصور قلاوون، ارغون را خریداری کرد و او را به همراه فرزند خود الناصر محمد قلاوون، تربیت کرد و پرورش داد و پس از مرگ ملک منصور، ارغون با فرزند وی ملک الناصر محمد، باقی ماند و همیشه در خدمت او بود و آنگاه که ملک الناصر به کرک رفت باز هم ارغون ملازم وی بود، تا زمانی که ملک الناصر، او را در سال ۷۱۲ قمری به عنوان نیابت سلطنت (نائب السلطنه) برگزید و ارغون در هنگام نیابت سلطنت، رفتار و شیوه بسیار خوبی از خود در میان مردم بروز داد و بی نهایت سیره حسنه ای در پیش گرفت و مردم را از شدایدی که ملک الناصر قصد داشت آنها را در آن قرار دهد، نجات می داد.

۱۶۰. ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱-۷۴۶ ق)، ص ۲۸۴؛ ذیل العبر، ص ۱۶۷؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۳۰۹؛ الدر الفاخر، ص ۳۵۷؛ تاریخ سلاطین الممالیک، ص ۱۸۲-۱۸۳؛ تاریخ حوادث الزمان، ۴۸۱/۲-۴۸۲؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۰۲/۴؛ الدر المنتخب فی تکملة تاریخ حلب، ۱/برگه ۱۵۰ ب- ۱۱۵۱؛ تاریخ ابن وردی، ۲/۲۹۵؛ مرآة الجنان، ۴/۲۸۳؛ البداية والنهاية، ۱۴/۴۵۵؛ الوافی بالوفیات، ۸/۳۵۸؛ اعیان العصر، ۱/۴۵۲-۴۵۶؛ تحفة ذوی الألباب، ۲/۲۷۳؛ تذكرة النبیه، ۲/۲۱۱-۲۱۲؛ درة الاسلاک، ۲/برگه ۲۶۷؛ السلوک مقریزی، ۲/۲۳۹؛ المقفی الكبير، ۱/۱۹؛ الدرر الكامنة، ۱/۳۵۱-۳۵۲ (۳۷۴/۱)؛ النجوم الزاهرة، ۹/۲۸۸؛ الدلیل الشافی، ۱/۱۰۶؛ المنهل الصافی، ۲/۳۰۶-۳۰۸؛ شذرات الذهب، ۶/۹۵ (۲۸۳/۸)؛ اعلام النبلاء، ۲/۳۸۳؛ الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیة، ۲/۱۴۶-۱۴۸؛ روض المناظر علی هامش الكامل، ۱۲/۱۶۹-۱۷۰؛ دورالکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۳۰۵.

در سال ۷۱۵ قمری برای انجام مراسم حج عازم حجاز شد و در سال ۷۱۹ قمری هنگامی که سلطان ناصر به حج رفت، ارغون جای سلطان به تمشیت امور پرداخت و جانشین وی شد و سپس خود او در سال ۷۲۰ قمری بار دیگر به حج رفت و از مکه تا عرفه را به حال آرامش و سکینه خاص و در هیئت فقر اطمی کرد.

یکبار به شهر منیه ابی الخصب در شاطی نیل در صعید ادنی رفت و در آنجا پنج کنیسه (کلیسا) از نصاری را ویران کرد و از استخدام نصرانی ها در دیوان خویش ممانعت به عمل آورد.

در سال ۷۲۶ قمری خبر به ملک الناصر رسید که مهنّا - هر چه در منابع جستجو کردم شرح حال وی را نیافتم - آماده شده که به حج برود، از این رو به ارغون دستور داد که او نیز، به حج برود و مهنّا را دستگیر کند، این خبر به مهنّا رسید و حج خود را به تأخیر انداخت و ملک الناصر، ارغون را متهم کرد که وی به مهنّا خبر داده است و چون ارغون از حج بازگشت، دستور داد او را دستگیر و زندانی کنند و از سمتش که مدت ۱۴ یا ۱۶ سال بر عهده داشت، برکنار نمود. بعد از چندی او را از زندان آزاد ساخت و به عنوان نائب الحکومه به حلب فرستاد. ارغون مدت چهارده سال بر حلب حکومت کرد و یکی از کارهای پسندیده اش جاری ساختن نهر ساجور به داخل شهر حلب بود.

ذهبی درباره وی نوشته که ارغون فقه آموخت و صحیح بخاری را از ابن شحنه شنید و مردی فهیم، بیدار، متواضع و متدین بود و در کلام فصیح و از نظر صورت زیبا و ملیح بود.

ابن حجر درباره او گفته که وی فقه را به مذهب حنفیه فراگرفت و بر این مذهب بود و در آن مهارت یافت تا آنجا که جزو فقها و اهل فتوای این مذهب شد. سپس می افزاید که او اهل خیر و قلیل الغضب بود، چنانکه نوشته اند در طول دوران نیابت سلطنت مصر و نائب الحکومه حلب بودنش که مدت ۱۹ یا ۲۰ سال به طول انجامید، حتی یک سخن بد و کلمه ای ناپسند از وی شنیده نشد.

وی در ربیع الاول سال ۷۳۱ پس از اینکه دردی شدید عارض وی گردید، در حالی که چهل و چند سال بیشتر نداشت، در حلب، چشم از جهان فرو بست و در همان شهر به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

چنانکه اشاره شد، وی پیرو مذهب حنفیه بود و در فقه این مذهب مهارت فراوانی کسب کرد و در صف اهل فتوا قرار گرفت. او فردی پر مطالعه بود و شخصیتی ممتاز در علم و ادب و فقه به شمار می‌رفت و با افرادی چون ابن وکیل، ابوحنیان، ابن سید الناس و دیگران همنشین بود و اهل علم را دوست می‌داشت و نسبت به آنها مهر می‌ورزید و بزرگانی مانند قجلیس، جمالی، منکلی بغا، طشتمر، قطلوبغا و طرجی در برابر بزرگی و بزرگواری او متواضع بودند و نسبت به او فروتنی می‌نمودند.

شیفته کتاب و عاشق گردآوری آن بود و کتابهای نفیسی را فراهم کرده و با آن کتابها انس و الفت گرفته و همنشین بود و عنایت و توجه بسیار زیادی به کتابهای بزرگ داشت و به گردآوری آنها می‌پرداخت.

نقل شده که قتی خبر مرگ قجلیس ناصری را شنید، به وسیله پست آن روزگار دو هزار دینار فرستاد تا کتابهای وی را خریداری کنند و برایش بفرستند و افرادی را به بغداد فرستاد تا فتاوی ابن قاضی خان را برایش استنساخ کنند و آنگاه که مردم شیفتگی و شدت علاقه‌اش را به کتاب دانستند، از اطراف و اکناف کتابهای بسیاری برایش می‌آوردند و از این راه مجموعه‌ای گرانسنگ و با ارزش و نفیس برای خود فراهم کرد که تا آن زمان برای افرادی همانند او جمع نشده بود.

۱۶۱. سیف‌الدین ایمر الجای دواداری ناصری (در گذشته ۷۳۲ ق / ۱۳۳۲ م)، دوادار دوره ملک الناصر محمد قلاوون.

او در دوران کودکی نیز دوادار بود، البته همراه با ارسال دوادار، و وقتی ارسال وفات یافت، وی در دواداری مستقل گردید و در امور آن مهارت و خبرگی فراوانی یافت و دواداری خوب، آگاه، عقیف و نیکوکار، با روحی بلند بود که هیچ‌گاه بر کسی خشم نگرفت و بی ادبی نکرد، بلکه همیشه خشم خود را فرو می‌خورد.

ابن حجر عسقلانی، وی را متأدب، فاضل و خوش خط دانسته که بسیاری از مسائل را از حفظ داشت و شیخ تقی‌الدین سبکی همیشه ملازم او بود و نزد وی بیتوته می‌کرد. او بالاخره در اوایل رجب ۷۳۲، دیده از جهان فرو بست و در تشییع وی بیشتر امیران و بزرگان و جمعیت انبوهی شرکت کردند تا او را به خاک سپردند.

شیفتگی وی به کتاب:

سیف الدین الجای، چنانکه اشاره شد اهل خیر و نیکی بود و بسیاری از فضلا و علما در اطراف او بودند و آنان را شدیداً دوست می داشت و به ایشان تمایل فراوان داشت و حوائج و نیازمندی هایشان را برآورده می ساخت و آنان نزد او در قلعه می خوابیدند، بویژه تقی الدین سبکی که با او همنشین بود، و آنان نزد وی به مباحثه و مناظره مسائل علمی می پرداختند و سیف الدین سخنانشان را می شنید و از ایشان مسائل مختلف علمی را می آموخت. شاید یکی از دلایلی که علما و فضلا به نزد او می رفتند و با وی حشر و نشر داشتند، کتابخانه بسیار نفیسه بود، زیرا او سخت شیفته کتاب و گردآوری کتابها و مجموعه های نفیس بود و تعداد بسیاری از آنها را در خانه خویش گرد آورده بود و از آنها استفاده می کرد و مورد مطالعه قرار می داد و دانشمندانی که به نزد او می آمدند از آن کتابها استفاده می کردند.

۱۶۲. سلیمان بن داود بن سلیمان دمشقی (در گذشته ۷۳۲ ق / ۱۳۳۲ م)، پزشک و رئیس پزشکان دمشق.

تاریخ تولد وی دانسته نیست و از زندگانی او نیز اطلاع چندان زیادی نداریم، ولی می دانیم که در دمشق دیده به جهان گشوده و در همانجا هم پرورش یافته و علوم مختلف و متداول آن روزگار را آموخته و بویژه به فراگیری علم طب پرداخت و همراه با آموزش این دانش، شروع به معالجه بیماران کرد و مهارت فراوانی در این راه کسب کرد و در کنار فراگیری علم پزشکی، نزد کمال الدین دنیسری به استماع حدیث نیز، پرداخت به قرائت علم الدین برزالی. گر چه نوشته اند که وی چیزی از حکمت نمی دانست؛ اما به دانش پزشکی بویژه از راه تجربی شناخت فراوانی داشت و از آن در معالجه بیماران استفاده می کرد.

ابن حجر عسقلانی نوشته که نائب الحکومه طرابلس که استدمر نامیده می شد، بیمار گردید و سلیمان دمشقی را برای درمان و معالجه خویش فراخواند و سلیمان به

۱۶۲. ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱-۷۴۶ ق)، ص ۲۷۸؛ دول الاسلام، ۲/۲۳۹؛ ذیل العبر، ص ۱۷۴؛ المختصر فی اخبار البشر، ۴/۱۰۶؛ تاریخ حوادث الزمان، ۲/۵۶۶؛ اعیان العصر، ۲/۴۴۲-۴۴۳؛ الوافی بالوفیات، ۱۵/۳۸۰؛ البدایة و النهایة، ۱۴/۱۶۰؛ تذکرة النبیه، ۲/۲۲۸؛ ذرة الاسلاک، ۲/برگه ۲۷۸؛ الدرر الكامنة، ۲/۱۵۱ (۲/۲۴۶)؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۲/۱۲۳؛ معجم الاطباء احمد بن عیسی، ص ۲۰۷.

نزد وی شتافت و او را کاملاً معالجه و درمان کرد و استدمر مال فراوان و عطایای بسیاری به او بخشید و به همین دلیل سلیمان شهرت فراوانی یافت. او با شمس الدین غبريال مصاحبت و همنشینی داشت، تا اینکه بالاخره در شعبان ۷۳۲، در دمشق درگذشت و در همانجا نیز، به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

در منابع آمده که سلیمان دمشقی ضمن اشتغال به امر طب، به کتاب و عالمان و اهل علم و ادب علاقه فراوان داشت و دوستدار علم بود و شیفته کتاب، و به همین دلیل کتابهای بسیاری را گردآورده بود و مورد مطالعه قرار می داد.

۱۶۳. بدرالدین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعة بن علی بن جماعة بن حازم بن صخر کنانی حموی شافعی (۶۳۹-۷۳۳ ق / ۱۲۴۱-۱۳۳۳ م)، مفسر، فقیه، اصولی، متکلم، محدث، مورخ، ادیب و ناظم.

۱۶۳. ذیل تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۷۰۱-۷۴۶ ق)، ص ۲۸۹-۲۹۱؛ ذیل العبر، ص ۱۷۸؛ دول الاسلام، ۲/۲۴۰؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۳۱۰؛ المعجم المختص، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ معجم الشیوخ، ص ۴۴۸؛ تاریخ ابن وردی، ۲/۳۰۲؛ طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ۵/۲۳۰ (۱۳۹/۹)؛ مرآة الجنان، ۴/۲۸۷-۲۸۸؛ نزہة الناظر، ص ۱۳۳-۱۳۵؛ طبقات الشافعیة اسنوی، ۱/۳۸۶-۳۸۷؛ الوافی بالوفیات، ۲/۱۸-۲۰؛ نکت الهمیان، ص ۲۳۷؛ اعیان العصر، ۴/۲۰۸-۲۱۳؛ البداية والنهاية، ۱۴/۱۶۳؛ فوات الوفيات، ۳/۲۹۷-۲۹۸، تذکرة النبی، ۲/۲۳۶؛ ذیل التقييد، ۱/۸۸-۸۹؛ السلوک مقریزی، ۲/۲۶۳؛ المقفی الکبیر، ۵/۸۹-۹۴؛ طبقات الشافعیة ابن قاضی شهبه، ۲/۱۳۳-۱۳۴؛ الدرر الكامنة، ۳/۲۸۰-۲۸۳ (۳/۳۶۷-۳۶۹)؛ الانس الجلیل، ص ۴۸۰؛ النجوم الزاهرة، ۹/۲۹۸-۲۹۹؛ الدلیل الشافی، ۲/۵۷۸؛ حسن المحاضرة، ۱/۲۴۱؛ لحظ الالفاظ، ص ۱۰۷؛ طبقات المفسرين داودی، ۲/۵۳؛ تاریخ الخلفاء، ص ۴۸۸؛ كشف الظنون، ۱/۳۸۶، ۲/۸۳۹ و ۲/۱۱۶۲، ۱۶۳۰، ۱۶۶۳، ۱۷۹۳، ۱۸۸۴، ۲۰۰۳؛ شذرات الذهب، ۶/۱۰۵-۱۰۶؛ قضاة دمشق، ص ۸۰-۸۱؛ دیوان الاسلام، ۲/۱۰۳-۱۰۴؛ فهرس الفهارس، ۲/۶۳۹؛ ایضاح المکنون، ۱/۱۵۵، ۲/۲۲۹، ۳/۲۳۱، ۴/۲۷۴، ۳/۳۹۳ و ۲/۷۶، ۱۴۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۰۶، ۳۶۲، ۳۶۷، ۴۷۸، ۵۴۷، ۶۲۷؛ هدية العارفين، ۲/۱۴۸؛ فهرس المخطوطات المصورة بدار الكتب المصرية، ۱/۲۹۶، ۲/۳۸۷ و ۳/۳۲۸؛ الاعلام زرکلی، ۵/۲۹۷؛ دائرة المعارف الاسلامية، ۳/۷۷۱؛ معجم المؤلفين، ۸/۲۰۱-۲۰۲ (۳/۳۰)؛ مجلة معهد المخطوطات، ۱/۲۱۱؛ مجلة المورد، مجلد ۶/عدد ۲/۲۴۳؛ فهرس التصوف بالظاهرة، ۱/۲۷۶-۲۷۷؛ بروکلیمان، ۱/۴۶۶ و ۲/۷۴-۷۵؛ ذیل آن، ۲/۸۰-۸۱؛ فهرس المخطوطات الاسلامية فی قبرص، ص ۴۴۵؛ المعجم الشامل للتراث العربی المطبوع، ۲/۷۲-۷۳؛ التاريخ العربی والمؤرخون، ۴/۱۶۳-۱۶۴؛ علم التاريخ عند المسلمين، ص ۲۲۲-۲۲۳؛ مختارات من المخطوطات العربية النادرة فی مكتبات تركيا، ص ۳۲-۳۴؛ ريحانة الادب، ۷/۴۴۶-۴۴۷؛ قاموس الاعلام، ۱/۶۱۵؛ تذكرة السامع، ص ۱۷۰، عرف البشام، ص ۱۷؛ عشاق الكتب، ص ۱۵۲-۱۵۳.

وی در چهارم ربیع الاول ۶۳۹، در حماة دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش یافت و در سال ۶۵۰ قمری، از شیخ الشیوخ انصاری، حدیث شنید، سپس به مصر عزیمت کرد و در آنجا از رضی الدین بن برهان الدین، رشید الدین عطار، اسماعیل بن عزون و گروهی دیگر دانش آموخت و استماع حدیث نمود و بعد رهسپار دمشق شد و از کسانی مانند ابن ابی الیُسّر، ابن عبد و جمعی دیگر حدیث شنید و عمر بن برادعی و رشید بن مسلمة و طائفه‌ای دیگر، به او اجازه نقل حدیث دادند و وی در مدرسه شاطبیه از ابن عبدالوارث، صاحب شاطبی، حدیث نقل و روایت کرد و احادیث فراوانی روایت نمود و در روزگار خود شاخص و یگانه بود. او در فنون حدیث بسیار قوی و چیره دست بود و به فقه و اصول فقه آشنایی کامل داشت. وی فردی زیرک، روشن، مناظر، متفنن، مفسّر، خطیب، پارسا و با تقوا، متدین و متعبد بود.

بدرالدین پس از فراگیری دانش و استماع حدیث، خود به تدریس و دادن فتوا پرداخت. او مدتی در مدرسه قیمریه دمشق به تدریس اشتغال داشت. سپس به عنوان قاضی قدس انتخاب شد. در سال ۶۸۷ قمری و پس از آن، به سمت قاضی دیار مصر در سال ۶۹۰ قمری، به جای ابن بنت الاعز انتخاب شد و روشی نیکو و پسندیده در پیش گرفت تا اینکه اشرف کشته شد و بار دیگر ابن بنت الاعز به سمت قاضی انتخاب و بدرالدین بر کنار شد و بار دیگر به تدریس مشغول گردید. سپس به قضاء شام برگزیده شد. در سال ۶۹۳ به جای خوتی، و مدتی مباشر این مقام بود همراه با خطابه، بعد به عنوان متولی مشیخه الشیوخ شد همراه با تدریس و نظارت و بار دوم پس از ابن دقیق دوباره قاضی مصر شد و با آمدن ملک الناصر محمد قلاوون از کرک در سال ۷۰۹ قمری او را بر کنار و به جای او نائِبش جمال الدین ذرعی برگزیده شد، اما طولی نکشید که بار دیگر ابن جماعه به این سمت انتخاب گردید و در مدارس صالحیه، ناصریه، جامع ابن طولون، کاملیه و زاویه منسوب به شافعی، به تدریس پرداخت. در سال ۷۲۷ قمری، به علت نابینایی، از سمت خود بر کنار گردید. بعضی نوشته‌اند که مدتها پس از نابینایی به امر قضا مشغول بود.

آن‌گاه که از مقام قضاوت بر کنار شد، در مدرسه خشایبیه و در منزلش به تدریس مشغول گردید. همگان او را در مورد قضاوت و تدریس و خطابه ستوده‌اند و از

وی تجلیل کرده‌اند. او در طول زندگی خود به مناصب و سمت‌های بسیاری منصوب و برگزیده شد و عمر طولانی یافت. در آخر عمرش گرفتار ثقل سامعه شد و نابینا گردید و خود از مناصب خویش کناره‌گیری کرد و در بیستم جمادی الاول ۷۳۳ در ۹۴ سالگی در قاهره دیده از جهان فرو بست و در نزدیکی مقبره شافعی به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

بدرالدین ابن جماعه که یکی از شیفتگان کتاب و علم و اهل علم بود، با توجه به امکانات و طول عمر و سفر به شهرهای بزرگ علمی آن روزگار و حشر و نشر با بزرگان و عالمان آن دوران، شروع به گردآوری کتابها و مجموعه‌های بزرگ و نفیس از آثار عالمان گذشته و روزگار خویش نمود.

او خود آثار بسیاری تألیف و تصنیف نمود که شماری از آنها موجود و برخی از آنها تاکنون چاپ نشده‌اند که از آن میان می‌توان به برخی آثار موجود و غیر موجود وی به این شرح اشاره کرد: المنهل الروی فی علوم الحدیث النبوی؛ غرر التبیان والفوائد اللائحة من سورة الفاتحة؛ تذکرة السامع والمتکلم فی آداب العالم والمتعلم؛ ایضاح الدلیل فی قطع حجج اهل التعطیل؛ تحریر الاحکام فی تدبیر جیش الاسلام؛ الاعلام بأحادیث الاحکام؛ هداية السالک الی معرفة المناسک علی المذاهب الاربعة.

او در کتاب تذکرة السامع والمتکلم فی آداب العالم والمتعلم که به کوشش سید محمد هاشم ندوی، در بیروت، به وسیله دارالکتب العلمیه، چاپ و منتشر شده، در تعظیم و تجلیل و نگهداشت ادب نسبت به کتاب، چنین می‌گوید: باید که در مورد کتاب کاملاً ادب را مراعات کرد و به آن احترام گذاشت و به تعظیم و تکریم آن پرداخت، به اعتبار علوم و شرفاتی که دارا هست و همچنین به خاطر شرافت و شخصیت مؤلفان و مصنفان آن کتاب‌ها و جلالت قدر و علو درجه آنان و باید که شریف‌ترین کتابها در فوق قرار گیرند و بهتر است که آن کتابها در لای پارچه‌ای پوشانیده شوند.

اگر در کتابی آیات قرآنی باشد، می‌بایست که از احترام بیشتری برخوردار شود و در بالای سایر کتابها قرار گیرد و باید که کتابها در کنار دیواری پاک و پاکیزه و در صدر مجلس قرار داده شوند، بویژه اگر مصحف کریم باشد. و پس از آن کتابهای

حدیثی قرار داده شوند، سپس تفاسیر قرآن و بعد تفاسیر حدیث و بعد از آنها کتابهای مربوط به اصول دین و سپس اصول فقه، فقه، نحو، تصریف، اشعار عرب و عروض گذاشته شوند.

اگر دو کتاب در یک فن مشترک و مساوی باشند، آنکه بیشتر از دیگری حاوی آیات قرآنی و احادیث است، اشرف و اعلی از دیگری است و اگر در این قسمت هم مساوی باشند، آنکه نویسنده اش از قدر و منزلت بیشتری برخوردار است، شرافت بیشتری دارد و اگر از نظر مصنف هم مساوی باشند، کتابی که در کتابت قدیمی تر است، تقدم بیشتری دارد و اگر از این حیث هم یکی باشند، آن کتاب که بیشتر مورد استفاده اهل علم و فضلا قرار گرفته، مقدم است و اگر در این مورد هم مساوی باشند، کتابی که صحیح تر است، تقدم دارد و بر دیگری برتری دارد و باید که مورد احترام و تکریم بیشتری قرار گیرد.

این سخنان و نوشته ها که برخی از توصیه های بدرالدین ابن جماعه است، نشانگر عشق و علاقه وافر و شیفتگی او به کتاب بوده است. وی نه تنها خودش دوستدار کتاب و علاقه مند به تکریم و تعظیم کتاب بود، دیگران را هم به تعظیم و تجلیل و احترام و عشق به آن سفارش کرده است.